

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

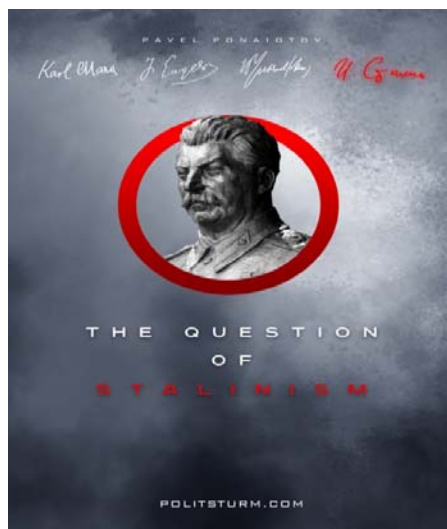
Political

سیاسی

سایت پلیت‌ستورم  
برگردان: آمادور نویدی  
۲۲ سپتمبر ۲۰۲۲

## ستالینیسیم چیست؟! - (۱)

مسأله ستالینیسیم



فهرست:

۱. پیدایش ستالینیسیم

۲. ستالینیسیم به عنوان تئوری

۳. ستالینیسیم به عنوان پراکسیس

مرسوم است که نظرات و اندیشه‌ها را به نام فرد خاصی نام‌گذاری می‌کنند. موارد مشخص این امر را می‌توان در: مسیحیت، بودیسم، کنفوسیوسیسیم، داروینیسیم، مارکسیسم، بناپارتنیسیم، کینزیسم و غیره مثال زد. و شخص ژ. ستالین نیز «ایسم» خود را دارد. ستالینیسیم در بسیاری از بحث‌ها به نمونه‌ای از درک ذهنی تبدیل شده که معمولاً مفهومی منفی، و نوعی مارک منفی دربر دارد. اما با این وجود، وقتی که از مردم درباره‌ی تعریف ستالینیسیم سؤال پرسیده می‌شود، بلافاصله هرکسی تعریف خاص خود را دارد، که اندکی متفاوت از دیگران است. بنابراین، ما واژه یا اصطلاحی داریم، اما تعریف واضحی از ستالینیسیم نداریم. پس بنابراین ستالینیسیم چیست، و آیا واقعاً وجود دارد؟

پژوهش‌گران و منتقدان سابق ستالینیسیم، همچنین کسانی که با چنین اندیشه‌ای کار می‌کنند، به سبکی غیر علمی عمل کرده‌اند. تجزیه و تحلیل ستالین بدون درک شکل‌گیری جریان موثق و رسمی چرند است. این قابل درک است، زیرا این افراد نه به حقیقت، بلکه به توهم علاقه‌مندند. راهنمایی شده با همان علم، نخست ضروری‌ست به دنبال جست و جوی اصلی باشیم که زمینه ساز شکل‌گیری همه «ایسم‌های» شخصی است. با استفاده از متدهای علمی، نخست، ما باید اصل اساسی چگونگی به وجود آمدن جنبش‌های «نام‌گذاری شده» را درک کنیم.

غور و بررسی برجسته‌ترین و بزرگترین جریان‌های موثق و رسمی به نتایج جالبی منتهی گشته است. مشخص می‌شود هر شخصی، که نامش به آن سیستم و/یا شیوه و عمل مرتبط می‌شود، چیز منحصر به فردی را در فعالیت‌های خود اختراع کرده و/یا مشخص می‌شود که نخستین فردی بوده که چنین عقیده‌ای، چنین تصمیمی یا مفهومی را مطرح کرده است. این اصل مانند این‌ست که چرا ما می‌گوئیم «تئوری نسبیت انیشتین»، «قانون اهم»، «جدول مندلیف»، «قضیه فیثاغورت» و غیره، وجود دارند، اما این اشخاص پیش‌گام بوده، و تئوری‌ها و تدابیر آن‌ها اثبات نموده است که در نوع خود خیلی منحصر به فرد اند.

چارلز داروین نخستین شخصی بود که موضع منحصر به فردی درباره انتخاب طبیعی به عنوان مکانیسم کلیدی تکامل را مطرح نمود. بنابراین، ما اینک درباره داروینیسیم حرف می‌زنیم. هگل نخست قوانین دیالکتیک را کشف نمود (و از آن‌ها جهت جنبش عقاید، و روح استفاده نمود) و در ترکیب با عقاید خود درباره روح مطلق، دیدگاه‌هایش را درباره دولت، قانون و غیره، سیستم فلسفی منحصر به فرد خود را اختراع کرد. بنابراین، ما درباره هگلیسم حرف می‌زنیم. همچنین امکان دارد که درباره هر جریان شناخته شده‌ای بحث نمود. به علاوه، هر پیش‌گام، هر خالق یک سیستم یا تئوری فلسفی، مذهبی و اخلاقی، سریعاً تعدادی از تحسین‌کنندگان و پیروان ایدئولوژیک را توسعه می‌دهد و این پیروان نه فقط ایده‌های ایده آل، معلم معنوی خودشان را می‌پذیرند، بلکه آن‌ها را انتشار داده و تبلیغ کرده، و در عمل به کار گرفته و توسعه داده‌اند (برخی اوقات رشد می‌کنند). بنابراین، جهت تشخیص «ایسم» مربوطه ما نیاز مندیم:

- یک هم‌زیستی انتقادی از عقاید منحصر به فرد، شیوه‌های جدید، همچنین پیش‌رفت‌های عملی در سیستم؛ یا همان شخص کسی باشد که پراکسیس واقعاً منحصر به فردی را انجام می‌دهد (می‌خواهد در سیاست باشد و یا در بازار یابی و غیره باشد)؛

- دامنه وسیعی از رفقای ایدئولوژیک و حامیان آن کارکردها و عقایدی که توسط این شخص توسعه داده شده است.

## ۱. پیدایش ستالینیسیم

اینک ما می‌توانیم به خود ستالینیسیم بپردازیم اما نخست - اندکی درباره تاریخ پیدایش ستالینیسیم. برای نخستین بار اصطلاح «ستالینیسیم» به وسیله دلیو جورانتی، روزنامه‌نگار بورژوازی به کار برده شد که در حال کار در دفترخانه نیویورک تایمز در مسکو بود. جورانتی هنگامی که در دوران صنعتی شدن در مسکو در حال کار بود، وضعیت امور کشور را به عنوان مثال «کنترل کامل دولت، دیکتاتوری حزبی، همچنین استبداد شخصی جی. ستالین» تعریف نمود. چنانچه بخواهیم آن‌را در یک کلمه توصیف کنیم، جورانتی اصطلاح «ستالینیسیم» (قابل قیاس با هیتلر) را مطرح ساخت. چندسال بعد، این اصطلاح توسط لئون تروتسکی به کار گرفته شد. «او به طور کلی بسیار خوش‌حال بود که این اصطلاح را برای بورژوازی انتخاب کرده و آن‌را با عوام‌فریبی خود به کار می‌برد، اما در زمان دیگری بیش‌تر به کارش گرفت». تروتسکی و حامیانش از سال‌های ۱۹۳۰، فعالانه اتحاد جماهیر شوروی را در پوشش «ستالینیسیم» توصیف نمودند و بعدها هر فرصت‌طلب و آدم چاپلوس بورژوازی نیز این اصطلاح را به کار گرفت.

«ستالینیسیم» غالباً در دوایر سیاسی مورد استفاده قرار می‌گرفت - این اصطلاح به وسیلهٔ آنارشئیست‌ها، تروتسکیست‌ها «مارکسیست‌های» غربی (ملقب به رویونیست‌ها) و بیش‌تر از همه توسط لیبرال‌ها طوطی وار تکرار می‌شد. سپس این اصطلاح از محدودهٔ گفتمان صرفاً سیاسی عبور نمود و به تاریخ، جامعه‌شناسی و حتی روانشناسی رسوخ کرد. بنابراین، به دست روزنامه‌نگاران بورژوازی و عوام‌فریب‌هایی مانند تروتسکی، اصطلاح «ستالینیسیم» به بخشی از زبان برای تروتسکیست‌ها، لیبرال‌ها، مؤرخان جعلی تبدیل شد. این واقعیت که بورژوازی پشت محبوبیت این اصطلاح است، چیزهای زیادی دربارهٔ این به اصطلاح ستالینیسیم می‌گوید.

## ۲. ستالینیسیم به عنوان تنوری

هر پژوهش‌گری که ستالینیسیم را به عنوان یک تنوری توصیف می‌کند، ویژگی‌های زیر را به ستالینیسیم نسبت می‌دهد:

- ایجاد سوسیالیسم در یک کشور؛

- تولید کالائی و قانون ارزش تحت سوسیالیسم؛

- تشدید مبارزهٔ طبقاتی و استحکام دولت در طول گذار به سوسیالیسم؛

- ضرورت دولت در سوسیالیسم.

آری، ستالین حامی «سوسیالیسم در یک کشور» بود، و روی تحقق عملی آن کار کرد.

ستالین در سال ۱۹۳۶ اظهار نمود که ساخت سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی کامل شده است. اما باین‌حال، ستالین مؤلف این نظریه نبود. نخستین فردی که این نظریه را مطرح نمود، ج. وُلمار (G. Vollmar) بود. وُلمار در سال ۱۸۷۹ دربارهٔ احتمال و حتی اجتناب ناپذیری ایجاد سوسیالیسم در یک کشور نوشت. باین‌که دیدگاه‌های وُلمار دقیقاً مارکسیستی نیست، اما آن‌ها بسیار گویا هستند.

اما موارد بیش‌تری هم وجود دارد: در اگست ۱۸۹۰، ف. انگلس (F. Engels) نامهٔ زیر را به اُتو وُن بوینیک (Otto Von Boenigk) نوشت: «به نظرم، این به اصطلاح «جامعهٔ سوسیالیستی» چیز ثابتی نیست. مانند همهٔ شکل‌بندی‌های جوامع دیگر، باید در حالت تغییر پی در پی و پایدار درک شود. اختلاف محوری با سیستم کنونی طبیعتاً عبارتست از تولید سازمان‌دهی شده بر مبنای مالکیت اشتراکی ملت بر همهٔ ابزارهای تولید است». آری، دقیقاً «توسط ملت». باوجود همهٔ این‌ها، برخی از تنورسین‌ها نه فقط این امر را به ستالین نسبت می‌دهند، که ستالین مؤلف «سوسیالیسم در یک کشور» بود، بلکه همچنین می‌گویند که ستالین در مارکسیسم تجدیدنظر کرده است، و تنوری مارکسیستی را تحریف نموده است. و ظاهراً، انگلس هم یک رویونیست بود... مانند گیلاسی بر بالای کیک - ولادیمیر لنین، بر مبنای دانش درخشان خود و استفاده از ماتریالیسم دیالکتیک و قانون توسعهٔ ناموزون تحت سرمایه داری، این تز امکان و اجتناب‌ناپذیر بودن پیروزی سوسیالیسم، نخست در یک کشور، و دربارهٔ امکان ساخت به موقع سوسیالیسم در یک کشور را مطرح کرد و توسعه داد. شما می‌توانید این‌را در آثارش ببینید: مانند دربارهٔ شعار ایالات متحدهٔ اروپا، برنامهٔ نظامی انقلاب پرولتری، فاجعهٔ قریب الوقوع و چگونگی مبارزه با آن، موقعیت کنونی و وظایف فوری قدرت شوروی.

این چیزی‌ست که لنین در سال ۱۹۱۵ نوشت: «ناموزون بودن توسعهٔ اقتصادی و سیاسی قانون بی قیدوشرط سرمایه داری‌ست. از این‌رو استنباط می‌شود که پیروزی سوسیالیسم ابتداء در چند و یا حتی در یک کشور سرمایه داری، به تنهایی، امکان‌پذیرست. پرولتاریای فاتح این کشور، با سلب مالکیت از سرمایه داران و سازمان‌دهی تولید سوسیالیستی، در برابر بقیهٔ جهان سرمایه داری قد علم می‌کند...»

به این عبارت توجه ویژه ای بکنید: «... این نکته بسیار مهمی است که یک سازمان‌دهی تولید سوسیالیستی داشته باشید...»، برخی از عوام‌فریبان حقه باز این گفته‌های لنین را به شیوه خود، و به نفع خودشان تفسیر می‌کنند. آن‌ها تصدیق می‌کنند که ما در اینجا درباره سوسیالیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی حرف می‌زنیم، و پیروزی سوسیالیسم فقط ایجاد دیکتاتوری پرولتاریاست. اما لنین در اینجا به وضوح و بروشنی از پیروزی سوسیالیسم به عنوان یک نظم اجتماعی حرف می‌زند. به علاوه، لنین این را دوباره می‌گوید: «به منظور شکست سرمایه داری به طور کلی، ضرورت دارد که نخست، استثمارگران را شکست داد و قدرت استثمارشدگان را حفظ کرد. وظیفه سرنگون کردن استثمارکنندگان در دست نیروهای انقلابی است؛ دوم، وظیفه اینست که روابط اقتصادی جدیدی ایجاد نمود، تا نمونه ای از چگونگی انجام آن ثابت شود. این دو منظر از وظیفه پیاده سازی انقلاب سوسیالیستی به صورت جدائی ناپذیری به هم متصل اند و انقلاب ما را مشخص می‌کنند... نخستین وظیفه به طور اساسی تاکنون حل شده است، اما اگر ما وظیفه دوم را حل نکنیم، بعد موفقیت‌های ما، پیروزی‌های ما در سرنگونی استثمارگران، در مقاومت نظامی در مقابل امپریالیست‌های بین‌المللی صفر خواهد شد، و بازگشت به گذشته اجتناب ناپذیر باقی می‌ماند... پرولتاریا باید اکنون وظیفه دوم را برطرف کند».

این معلوم می‌کند که نه تنها انگلس و لنین، بلکه ستالینیست‌ها نیز رویونیست نبودند. این مضحک است، این‌طور نیست؟ ما اینک پیش‌تر می‌رویم. مطمئناً ستالین ضرورت دولت را تحت سوسیالیسم به طور کلی و در شرایط خاصی که در آن اتحاد شوروی تأسیس شد (برای مثال، احاطه و محاصره سرمایه داری) تشخیص داده بود. به هر حال، انگلس درباره وجود دولت تحت سوسیالیسم در یکی از نامه‌های خود به ف. سورج (F. Sorge) نوشت. بنابراین دولت تحت سوسیالیسم به خاطر توسعه ناکافی کمونیسم، توسعه هنوز ناکافی آگاهی و درک افراد شاغل در سیستم اجتماعی جدید ضروری است.

اما یک «رویزیونیست کینه توز» دیگر (طبق گفته برخی) ارزش یادآوری دارد - وی. لنین. در یکی از آثار اساسی خود می‌نویسد: «در فاز نخست جامعه کمونیستی (که معمولاً سوسیالیسم خوانده می‌شود)، «قانون بورژوائی» کاملاً از بین نرفته است، بلکه تنها بخشی، فقط تا حدودی انقلاب اقتصادی یعنی، فقط در رابطه با ابزار تولید... از پیش به دست آمده است، اما دولت هنوز در بخش دیگر خود باقی می‌ماند، دولت به عنوان یک تنظیم‌کننده (تصمیم‌گیرنده) توزیع محصولات و توزیع کار در میان اعضای جامعه باقی می‌ماند و هنوز به دولتی نیازست که، ضمن حفاظت از مالکیت اشتراکی ابزار تولید، از برابری کار و برابری محصول مشترک پاسداری کند. دولت در حال زوال است، زیرا که دیگر سرمایه‌دارها و طبقات وجود ندارند، در نتیجه هیچ طبقه ای را نمی‌توان سرکوب نمود. اما دولت کاملاً از بین نرفته است، برای این‌که بقایای حفاظت از «قانون بورژوائی» وجود دارند، که نابرابری واقعی را مقدس می‌شمارد. زوال کامل دولت نیازمند به برقراری کامل کمونیسم است»

ژ. ستالین برای نخستین بار در مورد تشدید مبارزه طبقاتی و «تحکیم» دولت شوروی، در سال ۱۹۲۶ در پاسخ به تئوری ن. بوخارین و ل. کامنف درباره «رشدکولاک‌ها به» سوسیالیسم، و درباره محو مبارزه طبقاتی صحبت کرد. با این حال، نویسنده این نظریه پ. لافارگ (P. Lafargue) است. وی در شماری از مقالات و مکاتبات خود می‌نویسد که موفقیت پرولتاریا در مسیر ساخت یک جامعه کمونیستی بناچار با مقاومت طبقه شکست خورده و نمایندگان آن‌ها مواجه می‌شود، و تضادهای طبقاتی را تشدید می‌کند.

عالی است، این‌طور نیست؟ چیزها و تزهائی‌ها که برچسب ستالینیسیم می‌خورند، تزهائی است که مدت‌های طولانی قبل از ستالین توسعه یافته اند و نه یکجا توسط ستالین. و از آنجائی‌که ما درباره دیدگاه‌ها و ابداعات ستالین صحبت می‌کنیم، آیا حداقل چیزی هست که ستالین توسعه داده باشد؟

معلوم می‌شود که حداقل شبهه پژوهش‌گران ما از برخی جهات واقعاً درست می‌گویند. ژوزف ستالین یکی از نخستین تئوریسین‌های مارکسیستی بود که ار نظر تئوریک قوانین مربوط به نیاز دوره ای معین از تولید کالائی تحت سوسیالیسم را مطرح و اثبات نمود و عملاً آن‌ها را به کار گرفت.

به هر حال، آن‌ها دوباره درباره تجدیدنظرطلبی صحبت می‌کنند، و به «آنتی دورینگ» انگلس و «نقد برنامه گوتا» مارکس اشاره می‌کنند.

در خطوط بخوبی شناخته شده این آثار، کلاسیک‌ها می‌گویند که تحت سوسیالیسم مبادلات کالائی، و گردش پول هم امکان‌پذیر نیست. و این‌که تولید با کارت کار توزیع می‌شود. اما مدعیان فراموش می‌کنند که مارکس و انگلس در اینجا یک تشریح صوری را پیش‌بینی می‌کنند. آن‌ها نمی‌توانستند به ویژه بدانند که واقعیت‌های انقلاب سوسیالیستی چگونه خواهد بود. به اضافه، در آن‌زمان، فقط انگلیس دارای شرایط و منابعی بود که می‌توانست کشاورزی را بلافاصله به صورت سوسیالیستی درآورد. برای کشورهای دیگر، دوره ای مطمئن از تولید کالائی محدود، کنترل شده و در حال زوال تحت سوسیالیسم لازم است.

تولید کالائی بدون سرمایه داران و محترمان، بدون استثمار و انباشت، بدون خود سرمایه، جائی‌که نیروی کار و ابزار تولید دیگر کالا نیستند. بنابراین، تولید کالائی تحت سوسیالیسم تنها موردی خاص از ساخت سوسیالیستی در سطح معینی از توسعه نیروهای مولده و در چارچوب یک موقعیت تاریخی واقعی است. معمولاً در این نقطه، فرمایشات پژوهش‌گران ستالینیسیم به پایان می‌رسد، اما کار ستالین در اینجا به این محدود نمی‌شود. با تحقیق عمیق‌تر، مشاهده خواهیم کرد که: تئوری ملت، قانون غنای فرهنگ، ضرورت کنترل حزب، قوانین بنای سوسیالیست، قانون اساسی سوسیالیسم، قوانین نیاز به توسعه کاتگوری‌های جدید جهت اقتصاد سوسیالیسم، همه توسط ژوزف ویساریونویچ ستالین (Joseph Vissarionovich) توسعه یافته است. اگر دقیق‌تر حرف بزنیم، همه این‌ها اختراعات واقعی ستالین، و بسیار منحصر بفرد بودن ستالین هستند:

- تئوری ملت؛

- کنترل حزب؛

- تولید کالا تحت سوسیالیسم؛

-- قانون اساسی سرمایه داری؛

- قانون اساسی سوسیالیسم؛

- توسعه کتگوری‌های اقتصادی جدید برای سوسیالیسم؛

- قوانین ساخت سوسیالیسم؛

و این قطعاً (نه از لحاظ کمی نه از لحاظ کیفی) جهت تشخیص خلاقیت ستالین، اندیشه‌های ستالین در یک جریان جداگانه، که نام و شهرت آن «ستالینیسیم» است، کافی نیست.

تمام این‌ها هنوز هم واقعاً بدون کم و کاست در چارچوب خط مشی قبلی مارکسیسم-لنینیسم است.

ادامه دارد